



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تقسیمات حکم شرعی  
موضوع جزئی: تنبیهات حکم واقعی و ظاهری  
تاریخ: ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۹  
مصادف: ۱۷ جمادی الاول ۱۴۳۱  
جلسه: ۹۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه بحث گذشته:

بحث در تنبیهات حکم ظاهری بود، تنبیه سوم درباره امکان جعل حکم ظاهری قبل از حکم واقعی است، قبل از این که تنبیه سوم را عرض کنیم تذکری راجع به تنبیه دوم بدهیم و آن این است که آن بحثی که در مورد تصویب در احکام ظاهریه گفتیم و اینکه بعضی‌ها در مورد اصول منقحة الموضوع قائل به تصرف در حکم واقعی هستند، عرض کردیم نظیر این سخن را مرحوم آخوند دارند، با این تفاوت که ایشان این مسئله را در رابطه با اجزاء فرموده‌اند و مسئله تصویب را ایشان مطرح نکرده‌اند، بلکه بحث اجزاء را دارند و تفصیلی که ایشان در باب اجزاء دارند همین است که در مورد اصولی مثل اصل طهارت و اصالة الحلیة یا استصحاب طهارت و استصحاب حلیة قائل به اجزاء شده‌اند؛ که محل بحث و اشکال و نقد و ایراد است، و بزرگان نقض‌هایی ایراد کرده‌اند، اشکال حلی دارند که باید در بحث اجزاء مطرح شود، بهر حال به این نکته عنایت بفرمایید که مرحوم آخوند سخن از تصویب نزده‌اند، ایشان اجزاء را مطرح کرده‌اند و البته بعضی سخنی گفته‌اند که لازمه سخن شان همین مسئله تصویب است.

### تنبیه سوم: امکان جعل حکم ظاهری قبل از حکم واقعی

آیا جعل حکم ظاهری قبل از حکم واقعی امکان دارد یا نه؟ چرا این سؤال مطرح می‌شود و وجه این که ما سخن از امکان جعل حکم ظاهری قبل از حکم واقعی به میان می‌آوریم این است که در تعریف حکم ظاهری گفته‌ایم که در موضوع حکم ظاهری شک در حکم واقعی اخذ شده است، بنابراین وقتی ما می‌گوییم در موضوع حکم ظاهری شک در حکم واقعی اخذ شده باید اول حکم واقعی جعل شده باشد تا شک در حکم واقعی شود و موضوع حکم ظاهری تحقق پیدا کند. حالا آیا می‌شود چنین نتیجه‌ای گرفت یا نه؟ یعنی از این که ما می‌گوییم در موضوع حکم ظاهری شک در حکم واقعی اخذ شده است می‌توانیم نتیجه بگیریم هر حکم ظاهری وقتی جعل می‌شود که قبل از آن یک حکم واقعی جعل شده باشد آیا می‌توانیم این سخن را بگوییم یا نه؟ عرض ما این است که خیر نمی‌شود، ما مدعی هستیم جعل حکم ظاهری قبل از حکم واقعی هم امکان دارد. و اما توضیح این مدعا این است که، این بیان نهایتاً تأخر رتبی حکم ظاهری از حکم واقعی را ثابت می‌کند، اما تأخر زمانی آن را ثابت نمی‌کند، این گونه نیست که حتماً جعل حکم ظاهری باید در طول حکم واقعی باشد، ولو این که تأکید می‌کنیم در موضوع حکم ظاهری شک در حکم واقعی اخذ شده است و لازمه این، تأخر حکم ظاهری از حکم واقعی است اما این تأخر، تأخر رتبی است نه تأخر زمانی، چرا که درست است که در موضوع حکم ظاهری شک در حکم واقعی اخذ شده ولی شک در حکم واقعی نه به وجود خارجی اش بلکه به وجود عنوانی اش اخذ

شده است، آنگاه که می‌گوییم شک در حکم واقعی در موضوع حکم ظاهری اخذ شده است معنایش این نیست که این شک، شک خارجی باشد (منظور از شک خارجی یعنی شک قائم به نفس مکلف، شک نسبت به حکم مثل علم و ظنی که در نفس مکلف نسبت به حکم پیدا می‌شود). وجود خارجی شک قائم به مکلف است ربطی به حاکم ندارد، آن چه که مربوط به حاکم و جاعل است، مسئله جعل است. می‌خواهیم ببینیم حاکم آیا می‌تواند قبل از آن که حکم واقعی را جعل کند حکم ظاهری را جعل کند؟ بله، چون در مقام جعل، حاکم کاری به تحقق شک در نفس مکلف ندارد. بنابراین وقتی گفته می‌شود شک در حکم واقعی منظور شک قائم به نفس مکلف نیست. یعنی این شک قائم به نفس مکلف مقوم حکم حاکم نیست و دیگر اینکه خود حکم واقعی آیا وجود خارجی اش برای جعل حکم ظاهری لازم است؟ به عنوان مثال حکم ظاهری به حلیت ثابت شده است برای شیء مشکوک الحرمة، این عنوان مشکوک الحرمة متشکل از دو جزء است یکی عنوان شک، و دیگری عنوان حرمت، این وصف اگر برای چیزی ثابت شود و یک چیزی بشود مشکوک الحرمة، آن وقت یک حکم ظاهری، حلیت یا هر چیزی که هست ثابت می‌شود، در مورد جزء اول گفتیم وجود خارجی شک در ثبوت حکم ظاهری دخالت ندارد، و اما عنوان دوم، آیا وجود خارجی حرمت در تحقق حلیت ظاهری دخیل است؟ یعنی وقتی می‌گوییم شیء مشکوک الحرمة حتماً یک حرمت واقعی باید ثابت باشد؟ یک شک واقعی ثابت باشد آنگاه بگوییم حلیت ظاهری ثابت است؟ در این مسئله هم وجود خارجی لازم نیست وجود عنوانی کافیت، همین قدر که حاکم یک وجود عنوانی را موضوع قرار دهد می‌تواند یک حکمی را برای آن جعل کند. پس از آنجایی که در موضوع حکم ظاهری شک در حکم واقعی اخذ شده و شک در حکم واقعی به وجود عنوانی اش موضوع برای حکم ظاهریست نه به وجود خارجی اش، ما مدعی هستیم امکان جعل حکم ظاهری قبل از حکم واقعی وجود دارد. لذا این گونه نیست که هر کجا حکم ظاهری جعل شده است لزوماً در طول یک حکم واقعی است و باید قبل از آن یک حکم واقعی جعل شده باشد تا آنوقت جعل حکم ظاهری معنا پیدا کند.

**سؤال:** این که می‌فرمایید با «ان لله فی کل واقعة حکما» منافاتی ندارد؟

**استاد:** خیر، ما نمی‌گوییم حکم واقعی نیست بحث این است که آیا قبل از آن می‌تواند حکم ظاهری جعل شود؟ امکانش را داریم بحث می‌کنیم، آیا استحاله‌ای لازم می‌آید؟ هیچ منافاتی با آن ندارد در هر واقعه‌ای یک حکم هست، اما این حکم آیا لزوماً باید مثلاً قبل از حکم ظاهری جعل شده باشد؟

**سؤال:** بنابر مبنای طریقت چطور؟ حکم ظاهری می‌خواهد طریق به واقع باشد، اگر واقعی نباشد چطور می‌خواهد طریق شود؟

**استاد:** اینجا بنابر مسلک مشهور سخن می‌گوییم و این که ما چیزی به نام حکم ظاهری داریم یعنی در حق مکلف جعل مؤدی شده است، حتی اگر مسلک طریقت را قائل شویم. آیا نمی‌شود؟ در بین عقلاء هم نظیر دارد، می‌گوید: «تو از این راه برو تا من به تو بگویم کجا باید بروی» آیا این اشکالی دارد؟

**سؤال:** در مبنای طریقت که اصلاً جعل حکمی نیست؟

**استاد:** بعضی قائل به طریقت‌اند ولی قائل به جعل‌اند، ما هم گفتیم اینجا قائل به طریقت هستیم و چیزی هم جعل نشده است. بنابر مبنای ما که مسئله روشن است اصلاً این بحث سالبه به انتفاء موضوع است، اما بنابر آن مبنا که یک حکم ظاهری

داریم که جعل شده است، می‌خواهیم ببینیم این حکم ظاهری امکان دارد قبل از حکم واقعی جعل شود یا خیر؟ کسی می‌تواند در عین این که قائل به طریقت هست در عین حال قائل به جعل مؤدی هم باشد، طریقت هست ولی خود این طریقت مؤدایش جعل شده است، نه آن روشی که ما گفتیم که اصلاً این روش عقلایی است که شارع هم امضا کرده است یا حداقل ردع نکرده است، ما قبلاً گفتیم می‌شود که قائل به طریقت بود و این الزاماً به این معنا نیست که مجعول بودن را در باب امارات باید منکر شد، می‌تواند کسی قائل به طریقت باشد در عین حال به جعل هم معتقد باشد.

**سؤال:** یعنی خود طریقت جعل شده باشد؟

**استاد:** خیر، مؤدای طریقت جعل شده باشد، می‌گوید این طریقت به واقع است.

**سؤال:** هم طریقت به واقع است و هم واقع است؟

**استاد:** خیر، می‌گوید این طریقت به واقع است ولی مؤدای این برای شما جعل شده است، چه اشکالی دارد؟ بحث این است که آیا این طریقت در خود آن مصلحتی هست یا در مؤدای آن مصلحتی هست که جبران واقع را بکند، یا اصلاً مصلحتی نیست، چه کسی گفته است باید در نفس طریقت مصلحت باشد؟ ما می‌گوییم اصلاً هیچ مصلحتی لازم نیست بیاید، خود این طریقت به عنوان این که غالب المطابقة الى الواقع است به عنوان این که تسهیل امر مکلفین کند همین طریقت کافیت و نه در خود آن و نه در مؤدای آن هیچ مصلحتی نیست نهایتش این است که در مورد چند نفر بعضی مصلحت‌ها فوت می‌شود، مصلحت تسهیل اهم از این است که چند مصلحت از چند شخص فوت شود و از دست برود، پس مسئله طریقت الزاماً مساوق با نفی جعل نیست، می‌شود کسی قائل به طریقت هم باشد در عین حال معتقد به جعل در باب طرق و امارات هم باشد، یا جعل مؤدی یا مثل مرحوم شیخ باشد.

**سؤال:** این حرمت عنوانی که فرمودید همان جعل نیست؟

**استاد:** خیر، حرمت خارجی که می‌گوییم یعنی همان جعل محقق از ناحیه حاکم، حرمت خارجی معنایش این است و معنای دیگری ندارد تفاوت می‌کند با آنچه در مورد شک گفتیم، چرا که شک کاری به حاکم ندارد، شک قائم به نفس مکلف است که قوام وجود خارجی اش به نفس مکلف است، ظرفش هم نفس مکلف است اما وجود عنوانی نه، در مورد خود حکم هم همین گونه است حلیت یا حرمت وجود خارجی اش لازم نیست، وقتی می‌گوییم وجود خارجی حرمت لازم نیست وجود خارجی حرمت چیست؟ اشتباه شما در همین است، اصلاً منظور از خارجیت در اینجا چیست، شما کاری به موضوع در خارج نداشته باشید که الآن اصلاً فعلی تحقق پیدا نکرده است که این بر او بار شود، بلکه منظور ما از وجود خارجی حکم و حرمت، معجول واقع شدن است.

**سؤال:** حرمت و حلیت را چگونه می‌شود قبل از جعل فرض کرد؟

**استاد:** فرضش نمی‌شود کرد؟ نمی‌تواند عنوان حرمت را در موضوع یک حکمی دخیل کند ولو هنوز حرمت را جعل نکرده است؟ البته حرمت برای این شیء را، یعنی هنوز در نفس حاکم جعل حرمت نسبت به شرب توتون تحقق پیدا نکرده است ما وقتی می‌گوییم حکم تحقق خارجی پیدا نکرده است یعنی چه؟ یعنی حرمت هنوز از ناحیه خدا برای شرب توتون جعل نشده است، منظور از وجود خارجی این است، نه این که در خارج شرب توتون هنوز محقق نشده است تا این حکم برای او ثابت شود، ما وقتی می‌گوییم وجود عنوانی حکم در مقابل وجود خارجی حکم منظورمان چیست؟ کاری اصلاً به

عالم تکوین و تحقق در خارج نداریم که عملی محقق شود یا نشود؟ منظور از وجود خارجی حکم خود جعل است، وجود عنوانی یعنی هنوز به مرحله جعل هم نرسیده است یک چیزی مفروض واقع شود.

### تنبیه چهارم: ملازمه اجزاء و تصویب

بحث اجزاء حداقل یک بخشی از آن یا نیمی از آن مربوط است به بحث اجزاء حکم ظاهری نسبت به حکم واقعی یا اجزاء امر ظاهری از امر واقعی که اگر بخواهیم بحث اجزاء را متعرض شویم یعنی نصف بحث اجزاء را باید اینجا بگوییم و بخش دیگر آن را باید در بحث تقسیم حکم به اولی و ثانوی بگوییم یعنی بحث از اجزاء امر اضطراری از امر واقعی. ولی ما نمی‌توانیم بحث اجزاء را مبسوطاً وارد شویم فقط در حدّ این که به این جا مربوط است حداقل مبانی مختلفی که در باب اجزاء هست را مطرح می‌کنیم و بررسی آراء و نظار و نقد و این که قول حق کدام است را بعدها بحث خواهیم کرد. اما به طور کلی بحثی که الآن اینجا مطرح است راجع به ملازمه اجزاء و تصویب است. قبل از این که ما به بررسی این ملازمه پردازیم دو مطلب را برای این که موضوع بحث روشن شود من عرض می‌کنم.

**مطلب اول:** اولاً بدیهی است که بحث ملازمه بین اجزاء و تصویب در فرض قول به اجزاء مطرح است اما اگر ما قائل به عدم اجزاء باشیم دیگر جای بحث نیست. طبق مبانی که ما اختیار کردیم نتیجه اش عدم اجزاء است، لذا بر طبق مبانی که ما اختیار کردیم اصلاً این بحث مطرح نمی‌شود. ما در باب امارات و طرق گفتیم آنچه که مطرح است این است که بنای عقلاء استقرار پیدا کرده است بر عمل به خبر واحد، خبر ثقه، ظواهر و امثال آنها، شارع هم این طریق را ردع نکرده است در حالی که در منظر و مرئی شارع بوده است، یا بالاتر شارع به نوعی امضاء کرده است، بنابراین اگر ما در مسئله اعتبار طرق و امارات چنین مبانی را اتخاذ کردیم در مسئله اجزاء هم باید برویم سراغ محیط عرف و عقلاء، ما وقتی به محیط عرف و عقلاء مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم عقلاء وقتی عمل به امارت می‌کنند، نوعاً به جهت کشف امارات نسبت به واقع است، بدون این که هیچ تصرفی در واقع در کار باشد. اگر عقلاء به اماره‌ای عمل کردند و این مطابق واقع در نیامد آیا عقلاء واقع را رها می‌کنند؟ آیا عقلاء به صرف این که می‌گویند ما حالا از این طریق آمدیم حالا که معلوم شده است این مخالف واقع است، کشف خلاف شده است آیا عقلاء التزام به واقع را کنار می‌گذارند؟ یا خودشان را ملتزم به اتیان به واقع می‌بینند؟ خیر، عقلاء می‌گویند این فایده‌ای نداشته است زحمات ما بی فایده بوده است، خودشان را هنوز ملتزم به واقع می‌بینند و این معنای عدم اجزاء است، شارع هم این طریقه را ردع نکرده است و امضا کرده است و نتیجه این مبنا این است که قائل به عدم اجزاء شویم و این مبنا امام (ره) هم هست.

معنای اجزاء عدم ثبوت الإعادة و القضاء است، البته معنایی که برای اجزاء می‌کنند مختلف است معنای اجزاء یعنی این چیزهایی که شما انجام داده‌اید مجزی از واقع است یعنی واقع از عهده شما برداشته شده است وقتی عقلاء از راهی می‌روند که به واقع نمی‌رسند آیا دست بر می‌دارند از واقع؟

**سؤال:** این در صورتیست که بدانند به واقع نرسیده‌اند.

**استاد:** فرض ما کشف خلاف است، اگر کشف خلاف نشود که سخن از اجزاء مطرح نمی‌شود. فرض این است که فهمیده‌ایم راه را اشتباه رفته‌ایم و به واقع نرسیده‌ایم، آیا همین که از این راه رفته‌ایم کافیست؟ دیگر نسبت به واقع هیچ

تعهدی نداریم؟ مسلم چنین نیست. پس طبق این معنا ما معتقد به عدم اجزاء می‌شویم، اگر قائل به عدم اجزاء شدیم که دیگر بحث ملازمه بین اجزاء و تصویب معنا ندارد.

البته بعداً ما این را باید بررسی کنیم که آیا واقعاً بین امارات و اصول فرق هست یا نیست؟ در این جهت بین اماره و اصل فرقی هست یا نیست؟ آیا بین اصول محرزه و غیر محرزه فرقی هست یا نیست؟ آیا مسئله یک مورد خاص بر خلاف قاعده مشکلی ایجاد می‌کند؟ اگر بواسطه یک دلیل خاص شرعی در یک مورد حکم به اجزاء شده باشد اشکالی ندارد، شارع این حق را دارد شارع در بعضی از طرق عقلائی قید زده است، شارع این روش را، فی الجمله به نحو کلی نفی نکرده است و امضا کرده است، آن‌ها را این جا بحث نمی‌کنیم. این مبنا را باید در جای خود مطرح کنیم اما اجمالاً می‌خواهیم بگوییم این مبنا در فرض قول به اجزاء است طبق مبنای ما که فی الجمله قائل به عدم اجزاء هستیم، این بحث مطرح نمی‌شود.

**مطلب دوم:** این است که موضوع بحث در اجزاء جایی است که یک حکم ظاهری یا اضطراری ثابت شده باشد، آنوقت بحث شود که آیا این حکم ظاهری مجزی از واقع هست یا نیست؟ البته این مطلب را ما مفروغ عنه گرفتیم و متعرض نشدیم منظور از ثبوت حکم ظاهری یعنی، حکمی جعل شده باشد، صرف تخیل و گمان یک مجتهد نباشد، اگر معتقد شدیم که این حکم در اینجا ثابت است از یک اماره‌ای معلوم شد این حکم در اینجا ثابت است ظاهراً اما فی الواقع چنین حکمی از ناحیه شارع ظاهراً جعل نشده باشد، اینجا معنا ندارد که ما بگوییم آیا حکم ظاهری مجزی از واقع هست یا نیست؟ اصلاً موضوع بحث اجزاء در جایی است که یک حکم ظاهری باشد، یعنی از ناحیه شارع این حکم ظاهری جعل شده باشد، بعد کشف خلاف شود آنوقت بحث اجزاء مطرح می‌شود.

پس از این دو مطلب می‌رسیم به اصل مسئله که آیا بین اجزاء و تصویب ملازمه هست یا نیست؟ البته فلسفه این که این بحث مطرح می‌شود شاید این باشد که ملازمه بین اجزاء و تصویب را به عنوان یک دلیلی بر بطلان اجزاء قلمداد کرده‌اند، یعنی بعضی‌ها برای بطلان اجزاء از راه ملازمه بین اجزاء و تصویب وارد شده‌اند و گفته‌اند اجزاء ملازم با تصویب است، تصویب باطل است اجماعاً و نتیجه اینکه: اجزاء هم که ملازم با تصویب است باطل است. پس از بحث ملازمه بین اجزاء و تصویب می‌شود چنین نتیجه‌ای را گرفت که اگر ملازمه بین اجزاء و تصویب اثبات شود نتیجه اش بطلان اجزاء است، حالا آیا واقعاً بین مسئله اجزاء و تصویب ملازمه هست یا نیست؟ را فردا بحث خواهیم کرد.